

مبعوثِ منتظر

مجموعه منبر مکتوب مهدوی ویژه ایام محرم

شب هفتم

کیمیای تقوا و معجزه‌ی توبه؛
ریشه‌های ایستادگی در امتداد عاشورا

نویسنده: حجت الاسلام سید جواد میرصادقی

به سفارش واحد پژوهش بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف



بنیاد ملی برای مطالعه و پژوهش در مورد انقلاب اسلامی

کیمیای تقوا و معجزه‌ی توبه؛ ریشه‌های ایستادگی در امتداد عاشورا

سلسله جلسات مبعوث منتظر ویژه ماه محرم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ. الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْضُ الْفِطَنِ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حُدٌّ مَحْدُودٌ، وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ، فَظَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ الرِّيَّاحَ بِرَحْمَتِهِ وَوَتَّدَ بِالصُّحُورِ مَيْدَانَ أَرْضِهِ

برادران و خواهران... شب‌های محرم شب‌های بیداری دل‌هاست. شب‌هایی است که انسان می‌تواند دوباره خودش را پیدا کند. گاهی انسان سال‌ها در زندگی جلو می‌رود، کار می‌کند، تلاش می‌کند، اما یک لحظه می‌فهمد مسیرش را گم کرده است. قرآن کریم یک سؤال تکان‌دهنده می‌پرسد:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» حدید/۱۶

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر یاد خدا خاشع شود؟

این آیه خطاب به کسانی است که ایمان دارند، اما گاهی دلشان غفلت می‌کند. خداوند می‌فرماید: آیا وقت آن نرسیده که برگردید؟ آیا وقت آن نرسیده که مسیرتان را اصلاح کنید؟

اگر بخواهیم نمونه‌ای از این بیداری را در تاریخ ببینیم، باید به صحرای کربلا نگاه کنیم. کربلا فقط یک حادثه تاریخی نیست؛ کربلا یک میدان انتخاب است. کربلا فقط یک جنگ نیست؛ کربلا یک مدرسه است؛ مدرسه‌ای که در آن انسان‌ها امتحان می‌شوند. بعضی‌ها در این امتحان سربلند می‌شوند و بعضی‌ها سقوط می‌کنند.

در کربلا همه چیز به یک مسئله برمی‌گردد: انتخاب.

در یک طرف میدان، امام حسین علیه السلام ایستاده است؛ فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، یادگار فاطمه زهرا علیها السلام.

در طرف دیگر، سپاهی ایستاده که بسیاری از آن‌ها مسلمان‌اند، نماز می‌خوانند، قرآن می‌خوانند، اما در برابر حسین بن علی علیه السلام شمشیر کشیده‌اند.

این صحنه فقط متعلق به سال ۶۱ هجری نیست.

کربلا یک حقیقت جاری در تاریخ است.

یعنی هر زمان که جبهه حق در برابر جبهه باطل قرار بگیرد، انسان‌ها دوباره در همان امتحان قرار می‌گیرند.

امروز هم در روزگار ما، در عصر غیبت کبری، همین صحنه را به شکلی دیگر می‌بینیم. یک طرف، جبهه ظلم و استکبار و تجاوز ایستاده است؛ جبهه‌ای که برای حفظ قدرت خود، از کشتن کودکان، ویران کردن خانه‌ها، به خاک و خون کشیدن بی‌گناهان و ایجاد رعب و وحشت ابایی ندارد.

و در طرف دیگر، مردمی مظلوم اما مقاوم ایستاده‌اند؛ مردمی که زیر بار ظلم نمی‌روند، تسلیم زور نمی‌شوند، با باطل بیعت نمی‌کنند، و با همه داغ‌ها و زخم‌ها، هنوز ایستاده‌اند.

این مردم، اگرچه در ظاهر سلاحشان کمتر است، امکاناتشان محدودتر است، و زخم‌هایشان بیشتر است، اما یک حقیقت بزرگ در دلشان زنده است:

روح حسینی.

این همان چیزی است که در کربلا هم دیده شد.

یاران امام حسین علیه السلام از نظر تعداد کم بودند، اما در اراده، در بصیرت، در ایمان، در استقامت، کوهی بودند که طوفان آن‌ها را تکان نمی‌داد.

امروز نیز هر جا مردمی در برابر ظلم می‌ایستند، هر جا ملتی حاضر نمی‌شود با یزید زمانه بیعت کند، هر جا انسان‌هایی با وجود شهادت عزیزانشان، با وجود فشار، تحریم، تهدید و حمله، باز می‌گویند **ما زیر بار ظلم نمی‌رویم**، آنجا بوی کربلا می‌آید.

برادران و خواهران...

تفاوت امروز با روز عاشورا این است که ما در عصر غیبت زندگی می‌کنیم؛

چشم ما از دیدن امام معصوم محروم است، اما راه بسته نیست.

در زمان غیبت کبری، مردم مؤمن و بیدار، به اشاره نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، به میدان می‌آیند.

یعنی اگر در عاشورا عده‌ای امام خود را تنها گذاشتند، امروز مردمی هستند که با همه سختی‌ها، با همه داغ‌ها، با همه تهدیدها، از جبهه حق جدا نمی‌شوند.

این همان نشانه امت مبعوث است. امتی که خواب نمانده است. امتی که فقط اهل گریه بر حسین علیه السلام نیست، بلکه اهل ایستادن در راه حسین علیه السلام هم هست. امتی که فهمیده انتظار یعنی آماده بودن برای دفاع از حق؛

یعنی اگر دشمن حمله کرد،

اگر مظلومی به خاک افتاد،

اگر حریمی مورد هجوم قرار گرفت،

اگر خون بی‌گناهی بر زمین ریخت،

ساکت نماند و بی‌تفاوت نباشد.

کربلا به ما یاد داد که گاهی جبهه حق در اقلیت است، اما همان اقلیت می‌تواند معیار حقانیت تاریخ باشد.

و امروز هم مردم مقاوم و بیداری که در برابر ظلم ایستاده‌اند، اگرچه زیر فشارند، اگرچه شهید می‌دهند، اگرچه عزیز از دست می‌دهند، اما چون با ظلم بیعت نمی‌کنند، در امتداد همان راه سیدالشهدا علیه السلام قرار می‌گیرند.

یزید فقط یک شخص در گذشته نبود؛

یزید یک منطق است.

منطق زور، تحقیر، تحمیل، کشتار، و وادار کردن مردم به تسلیم.

و حسین علیه السلام هم فقط یک نام در تاریخ نیست؛

حسین علیه السلام یک راه است.

راه عزت، مقاومت، وفاداری، و نپذیرفتن ذلت.

پس هر جا منطق یزید بخواهد انسان‌ها را وادار به تسلیم کند،

و هر جا مردمی بگویند: **هیئات منا الذلة**؛ آنجا کربلا زنده است.

امروز مردم مؤمن و مقاوم، در زمان غیبت کبری، اگر به اشاره نایب امام در صحنه‌اند، اگر در میدان حضور دارند، اگر شهید می‌دهند و عقب‌نشینی نمی‌کنند، این نشان می‌دهد که امت هنوز می‌تواند بیدار شود، هنوز می‌تواند مبعوث شود، هنوز می‌تواند راه یاری امام را تمرین کند.

این حضور، فقط یک واکنش سیاسی یا اجتماعی نیست؛

این یک نشانه اعتقادی است.

یعنی مردمی که اهل تقوا، بصیرت، صبر و ایستادگی اند، دارند مشقِ یاریِ ولیِ خدا را تمرین می‌کنند.

گویی تاریخ دوباره ورق خورده است:

یک طرف، لشکر ظلم ایستاده است؛

و در طرف دیگر، مردمی که شاید مظلوم باشند، اما ذلیل نیستند؛

شاید شهید بدهند، اما بیعت با باطل نمی‌کنند؛

شاید خانه‌هایشان ویران شود، اما پرچم حق را زمین نمی‌گذارند.

این مردم، به یک معنا، پاسخ امروز تاریخ به غربتِ دیروز عاشورایند.

اگر آن روز بسیاری از مردم کوفه امامشان را تنها گذاشتند، امروز دل‌های بیداری

هستند که نمی‌خواهند ولیِ خدا دوباره تنها بماند.

این همان روح انتظار است.

انتظارِ واقعی، یعنی آمادگی برای ایستادن در جبهه حق، حتی اگر هزینه داشته

باشد.

عزیزان من، بیایید ریشه‌یابی کنیم. چه اتفاقی در باطن انسان‌ها می‌افتد که

یکی در برابر امامش می‌ایستد و دیگری در عصر غیبت، جانش را فدای راه امام

می‌کند؟

۱. ریشه‌ی سقوط در نمونه اول (جامعه کوفه):

چرا در نمونه اول چنین اتفاقی افتاد؟ چه شد که جامعه‌ای که پیامبر در آن

زندگی کرده بود، به جایی رسید که فرزند همان پیامبر را به شهادت رساند؟ چرا

جامعه‌ای که نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت و قرآن تلاوت می‌کرد، به جایی رسید

که نوه پیامبرش را مظلومانه کشت؟

قرآن کریم پرده از این حقیقت برمی‌دارد و می‌فرماید:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اَسَاءُوا السُّوْاٰی اَنْ كَذَّبُوْا بِآیَاتِ اللّٰهِ» (روم، ۱۰)

پایانِ گناه، تکذیب حق است.

علت آن سقوط هولناک، «گناه تکراری» بود. گناه، دل را تاریک می‌کند. دل

که تاریک شد، دیگر «حق» را نمی‌بیند. وقتی چشمِ دل با گناه و لقمه‌ی حرام

بسته شد، انسان نه تنها صدای «هل من ناصر» امام را نمی‌شنود، بلکه در برابر

او شمشیر هم می‌کشد. در کوفه، عشق به دنیا و ترس از دست دادن داشته‌های مادی، تقوا را از بین برد و وقتی تقوا رفت، «فرقان» و قدرت تشخیص هم رفت. آن‌ها حسین علیه السلام را می‌شناختند، اما دلشان اجازه نمی‌داد حقیقت را انتخاب کنند.

۲. ریشه‌ی ایستادگی در نمونه دوم (مردم مبعوث امروز):

اما در مقابل، بیایید به نمونه دوم نگاه کنیم. مردمی که امروز در عصر غیبت کبری، در زیر شدیدترین حملات دشمن قرار دارند. عزیز می‌دهند، شهید می‌دهند، خانه‌هایشان ویران می‌شود، اما عقب نمی‌نشینند. علت این ایستادگی چیست؟

اگر علت سقوط کوفیان، «تاریکی دل ناشی از گناه و دنیازدگی» بود؛ علت ایستادگی این مردم، «نورانیت دل ناشی از تقوا و ایمان» است.

این مردم مصداق این آیه هستند که:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا» (فصلت، ۳۰)

این‌ها کسانی هستند که «ربِّ» خود را خدا قرار داده‌اند، نه کدخداهای دنیا! علت اینکه این مردم به یک اشاره‌ی نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه کف میدان می‌آیند و در با «بیزبدهای زمانه» بیعت نمی‌کنند، این است که این امت، یک «امت مبعوث» است. یعنی از خواب غفلت بیدار شده است.

این مردم فهمیده‌اند که غیبت امام، نتیجه‌ی غیبت امت است؛ پس تصمیم گرفته‌اند که دیگر غایب نباشند. آن‌ها با تقوای خود، «فرقان» پیدا کرده‌اند. دشمن حمله می‌کند تا آن‌ها را بترساند، اما ایمانشان قوی‌تر می‌شود. دشمن تعدادی را به شهادت می‌رساند تا آن‌ها را وادار به تسلیم کند، اما آن‌ها در پیکر شهیدانشان، سند حقانیت و عزت خود را می‌بینند.

پس ببینید فرق در کجاست؟

در نمونه اول، «حُبِّ دنیا» باعث شد دین‌داران در برابر دین بایستند.

اما در نمونه دوم، «حُبِّ ولایت و تقوا» باعث شده است که حتی در غیبت امام معصوم، مردم از مسیر حق منحرف نشوند.

امروز این مردم مقاوم، ثابت کردند که می‌توان مظلوم بود اما ذلیل نبود. می‌توان زیر بار ظلم نرفت و با «یزید زمانه» که منطقی کشتار و غارت است، دست نداد. این همان آمادگی برای ظهور است. این امت، برخلاف مردم دورانِ غیبتِ صغرا یا دورانِ کربلا، دیگر امام خود را در گودال غربت تنها نخواهد گذاشت؛ چون این بار، امت مبعوث شده است تا بستر را برای قیام جهانی عدل آماده کند.

اینجاست که موضوع امشب روشن می‌شود:

چه چیزی انسان را در لحظه‌های سرنوشت‌ساز نجات می‌دهد؟

پاسخ قرآن:

قرآن کریم پاسخ عمیقی می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

«إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال ۲۹) اگر تقوا داشته باشید خداوند به شما فرقان می‌دهد؛ یعنی قدرت تشخیص حق از باطل.

گاهی مشکل انسان این نیست که حقیقت را نمی‌داند؛ مشکل این است که دلش آماده پذیرش حقیقت نیست. تقوا همان چیزی است که دل انسان را پاک می‌کند و قدرت تشخیص می‌دهد.

در کربلا دو گروه حضور داشتند. هر دو مسلمان، هر دو اهل عبادت ظاهری. اما یک تفاوت بزرگ وجود داشت: گروهی دل‌هایشان با خدا بود و گروهی دل‌هایشان با دنیا.

یاران امام حسین علیه السلام مردانی بودند که سال‌ها خودسازی کرده بودند. در روایت آمده است که شب عاشورا صدایی از خیمه‌های یاران امام به گوش می‌رسید. صدایی مانند زمزمه زنبور عسل. صدای قرآن خواندن، صدای نماز، صدای دعا. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آن‌ها شب را با عبادت می‌گذراندند.

این همان چیزی است که انسان را در میدان امتحان نگه می‌دارد. کسی که شبش با خدا باشد، روزش هم در مسیر حق خواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«التقوى رأس كل خير»؛ تقوا سر همه خوبی‌هاست. (نهج البلاغه)

اگر تقوا باشد انسان در لحظه‌های سخت نمی‌لغزد. اما اگر تقوا نباشد، ممکن است انسان به جایی برسد که حقیقت را ببیند و باز هم در برابر آن بایستد. بسیاری از کسانی که در کربلا مقابل امام حسین علیه السلام بودند، آن حضرت را می‌شناختند. بعضی از آن‌ها حتی نامه نوشته بودند و امام را دعوت کرده بودند. اما وقتی پای دنیا، مقام و ترس از دست دادن منافع به میان آمد، حقیقت را کنار گذاشتند.

این همان خطری است که همیشه جامعه را تهدید می‌کند؛ وقتی دنیا در دل انسان بزرگ شود، حق کوچک می‌شود. نمونه‌ش مردم کوفه که امام را می‌شناختند نامه برایش نوشته بودند، دعوت کرده بودند امام وقتی پای دنیا وسط آمد، وقتی تهدید ابن زیاد رسید، وقتی کیسه‌های پول پخش شد حق کنار رفت چرا؟ چون تقوا نبود

امروز هم دنیا پر از این نمونه هاست.

شبکه‌ها، تحلیل‌ها، روایت‌های متضاد...

گاهی حق و باطل جابه‌جا معرفی می‌شود.

در چنین فضایی چه چیزی انسان را حفظ می‌کند؟

نه هیجان. نه شعار. بلکه تقوا. کسی که اهل خلوت با خداست، در جلوت فریب نمی‌خورد.

امروز هم، در این عصر که عصر غیبتِ حجتِ خداست، ما در همین میدانِ انتخاب ایستاده‌ایم. ما هر روز در کشاکشِ اخبار و فتنه‌ها، در حالِ انتخابِ

بین یاریِ امامِ زمان علیه السلام و یا تکرارِ خطاهای تاریخ هستیم.

اما کربلا فقط داستان سقوط انسان‌ها نیست. کربلا داستان امید هم هست. داستان بازگشت است. داستان توبه است.

قرآن می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ»

(زمر ۵۳) در اوج گناه هم ناامید نشو، نمونه‌ش تو کربلا کیه؟

در میان سپاه دشمن مردی بود به نام خُر بن یزید ریاحی. فرمانده‌ای شجاع و شناخته شده. او اولین کسی بود که راه را بر امام حسین علیه السلام بست. کاروان امام را متوقف کرد و دل اهل بیت علیهم السلام رو لرزاند و اجازه نداد به کوفه برود.

اما صبح عاشورا اتفاق عجیبی افتاد. در تاریخ نقل شده که بدن خُر می لرزید. یکی از فرماندهان سپاه کوفه به او گفت: چرا می لرزی؟ تو که از شجاع‌ترین مردان عرب هستی.

خُر گفت: من خودم را میان بهشت و جهنم می بینم... و به خدا قسم هیچ چیز را بر بهشت ترجیح نمی دهم.

این جمله را گفت و اسبش را برگرداند. آرام آرام از سپاه عمر سعد فاصله گرفت. به سوی خیمه‌های امام حسین علیه السلام حرکت کرد.

وقتی نزدیک امام رسید، سرش را پایین انداخته بود. شرمند بود. گفت: یا ابا عبد الله، من همان کسی هستم که راه را بر شما بستم. آیا توبه من پذیرفته است؟

امام حسین علیه السلام با بزرگواری فرمود: بله، خداوند توبه تو را می پذیرد. بعد جمله‌ای فرمود که در تاریخ ماندگار شد: «أنت حر كما سمتك أمك». تو آزادی، همان‌گونه که مادرت تو را خُر نامید.

این جمله نشان می دهد که در مکتب حسین علیه السلام در بازگشت همیشه باز است. انسان اگر صادقانه برگردد، حتی اگر گذشته تاریکی داشته باشد، می تواند به جایگاه بزرگی برسد.

خُر بعد از توبه وارد میدان شد و آن قدر جنگید تا به شهادت رسید. همان کسی که صبح عاشورا در سپاه دشمن بود، چند ساعت بعد در صف یاران حسین علیه السلام به شهادت رسید.

این یعنی قدرت توبه. این یعنی اینکه انسان هیچ وقت نباید از رحمت خدا ناامید شود. اما برادران و خواهران... وقتی به کربلا نگاه می کنیم، یکی از دردناک‌ترین صحنه‌ها مربوط به خیمه‌های کودکان است. چند روز بود که آب به خیمه‌ها نمی رسید. گرمای سوزان بیابان، تشنگی شدید، و کودکانی که در خیمه‌ها بی تابی می کردند.

صدای «العطش... العطش...» در خیمه‌ها بلند بود.

در میان این کودکان، طفلی بود شش ماهه. کودکی که هنوز حتی نمی توانست حرف بزند. نامش علی اصغر بود.

وقتی عطش در خیمه‌ها شدید شد، امام حسین علیه السلام این کودک را در آغوش گرفت. به سمت میدان آمد. مقابل سپاه دشمن ایستاد و فرمود: اگر به من رحم نمی‌کنید، به این کودک رحم کنید.

امام می‌خواست وجدان‌های خفته را بیدار کند. می‌خواست شاید دل سنگی نرم شود. اما دل‌ها آن قدر سخت شده بود که حتی صدای گریه یک کودک هم آن‌ها را تکان نداد.

در همین لحظه حمله تیر را در کمان گذاشت. تیر سه شعبه را رها کرد. تیر آمد و گلولی آن کودک شش ماهه را شکافت.

نقل کرده‌اند که امام حسین علیه السلام دستش را زیر گلولی اصغر گرفت. خون در دستان امام جمع شد. آن خون را به سوی آسمان پاشید و فرمود: خدایا، آنچه بر من نازل می‌شود آسان است چون در برابر دیدگان توست.

رحمت واسعة حیّ تعالی ست حسین

سایه رحمت او بر سر دنیاست حسین علیه السلام

ماه مه عبد خدا اوست ابا عبدالله

ما عبیدیم همه سرور و مولاست حسین علیه السلام

زینت دوش نبی نور دو چشمان علی

ضربان دل صدیقه کبراست حسین علیه السلام

تا دم آخر خود فکر گنهکاران بود

ایها الناس ببینید چه آقاست حسین علیه السلام

همه خواسته اش بود که دستی گیرد

ورنه از دست کسی آب نمی‌خواست حسین علیه السلام

چون پدر داغ پسر دید خودش می‌میرد

کشتنش نیزه و شمشیر نمی‌خواست حسین علیه السلام

شروع روضه:

شب هفتم محرمه..... شب باب الحوائج شش ماهه کربلاست.... شب آقایی که درسته شش ماهشه، اما از بزرگی این آقا همین بس که بزرگان دین ما هر وقت به مشکلی برمی‌خوردند متوسل به این آقا می‌شدند.... امشب شب حوائج

است..... یک علی اصغر حسین علیه السلام برای حوائج همه عالم بسه..... خدا رحمت کنه استاد فقید اخلاق حضرت آیت الله حق شناس نقل می کردند حاجتی داشتم چله زیارت عاشورا گرفتم، شب چهلم در عالم رویا وجود مقدس ابی عبدالله علیه السلام رو دیدم. آقا فرمود حق شناس چیزی از ما می خوای؟ گفتم آقا فلان مشکل رو دارم، حاجتم اینه..... میگه امام حسین علیه السلام فرمود: حق شناس اگر همون شب اول روضه علی اصغر رو خونده بودی حاجتت رو می دادم..... امشب کیا گرفتارند... چه کسانی حاجت دارند می خوام بریم در خانه شش ماهه حسین.... همون آقایی که میرزای شیرازی همیشه به روضه خوان ها و مرثیه خوان ها توصیه می کردند که تا میمصیبت علی اصغر را بخوانند چون علی اصغر سند مظلومیت حسینه..... بعد میفرمود هر یک از اصحاب میتونستن از خودشون دفاع کنند اما این بچه توان دفاع کردن از خودش رو نداشت..... همه شهدا رو زمین جان دادن، اما این بچه رو دست های بابا جان داد.

من بمیرم برا اون لحظه ای که آمد جلو خیمه زنان فرمود یا اختاه زینب جان ناولینی وُلِدَی الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ فرزندم رو بیار میخوام با علی وداع کنم.... تا بچه رو گرفت دیدرنگ روی علی زرده... از شدت تشنگی داره لب ها رو باز و بسته میکنه علی یتَلَطَّى فَالْتَمَّتِ الحُسَيْنُ علیه السلام فَإِذَا بِطِفْلِ لَهُ يَبْكِي عَطْشًا " بچه داره گریه میکنه... بی تابی میکنه " ... فَأَخَذَهُ عَلَى يَدِهِ " بلندش کرد رو دستش فقال یا قوم: إن لم ترَحْمونی " اگه به من رحم نمی کنید فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ أَمَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَلَطَّى عَطْشًا این طفل که گناهی نداره ... یا صاحب الزمان معذرت میخوام.... فَرَمَاهُ حَرْمَلُهُ بِنُ الكَاهِلِ بِسَهْمٍ ثَلَاثِ شُعَبٍ ملعون صدا زد حرمله، چرا داری نگاه میکنی؟ فَوَقَّعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ..... فَذَبَحَ الطِّفْلَ مِنَ الأُذُنِ إِلَى الأُذُنِ بمیرم تیر سعه شعبه از چله رها شد..... یکوقت دیدند علی رو دست بابا داره دست و پا میزنه... ابی عبدالله نگاه کرد دید سر به پوست آویزان شده...

واللهی حسین علیه السلام . لهوف: ص ۱۶۸ - موسوعه الإمام الحسين ج ۱۳

السلام علی الحسين و علی بن الحسين

و علی اولاد الحسين و علی اصحاب الحسين